

فصل هفتم

اروپا بعد از معاهده تیلسیت

قبلا اشاره شد که در ملاقات تیلسیت يك قرارداد سری نیز بین ناپلئون و الکساندر اول امپراتور روسیه منعقد گردید و انگلیسها بوسیله کنت دانترسک (۱) ازمضمون آن مطلع شدند .

یکی از شرایط قرارداد سری این بود که امپراتور روس تعهد نموده بود تمام بنادر ممالک وسیع روسیه را به روی تجارت دولت انگلیس مسدود نماید و کشتی های جنگی دول بحری اروپای شمالی را با کشتیهای جنگی روسیه توأم نموده، علیه قوای بحری انگلستان داخل عملیات گردند، درعوض ناپلئون قبول نموده بود امپراتور روس برای استحکام پایتخت خود مملکت فنلاند را ضمیمه قلمرو امپراتوری خود گرداند، البته لازم بود این مملکت را از تصرف دولت سوئد بیرون آورد و در اروپای شرقی نیز دست آزاد داشته باشد و ناپلئون هم در اروپای غربی هر نوع تصرفاتی که بخواهد بکند آزاد و مختار باشد (۲)

(1) Conte D, Antraigues

انگلیسها تا سال ۱۸۱۷ این شخص را معرفی نکرده بودند، در این تاریخ چون اکثر بازیگران از فشار ناپلئون آزاد شده بودند گوینده این خبر معرفی شد .

(۲) تاریخ ناپلئون تألیف بورین (صفحه ۳۳۹)

انگلیسها بمحض اطلاع از قرارداد سری بین دوامپراطور فوری اقدامات سریع نموده کشتی های جنگی دانمارک را بقره و غلبه از چنگ دانمارکی ها در آورده و تصاحب نمودند .

شرح مختصر آن از این قرار میباشد :

دانمارک يك دولت بسیار كوچك در شمال اروپا میباشد؛ چون بین دوامپراطور روس و فرانسه قرار شده بود کشتی های جنگی دانمارک را ضمیمه کشتی های جنگی روسیه نموده بر علیه انگلستان بکار بند فوری انگلیسها بمحض بدست آوردن این مطلب يك عده کافی کشتی جنگی با بیست هزار قشون در مقابل پایتخت دانمارک حاضر نمودند و بدولت دانمارک اولتیماتوم دادند که فوری تمام کشتی های جنگی خودشان را تسلیم قوای بحری انگلستان نمایند . دولت دانمارک با ضعف قوای جنگی که در مقابل دولت انگلستان داشت حاضر نشد قوای بحری خود را تسلیم نماید و دلیل میخواست که چرا باین تسلیم تن در دهد؟ انگلیسها در روز دوم اکتبر ۱۸۵۷ شهر **کپنهاگ** را برای مدت ۳ روز بشدت تمام با توپهای سنگین کشتی های خود گلوله باران کردند، در این مدت یکپهزار و هشتصد خانه ویران گردید، کلیساهای عمده خراب شده یکپهزار و پانصد نفر از اهالی بی آزار شهر کشته شدند و عده زیادی زخمی گردیدند، بالاخره دولت دانمارک ناچار شده بامان آمد و کشتی های خود را تسلیم دولت انگلیس نمود. این اقدام ظالمانه دولت انگلیس نسبت بیک دولت كوچك ضعیف بی طرف در تاریخ دنیا بی نظیر است. خبر این واقعه عالم تمدن آن روزی را بوحشت انداخت (۱) حتی در خود انگلستان نیز عده از اشخاص منصف برضد این اقدام جا برانه دولت انگلیس بسروصدا در آمدند و این ماجرا بپارلمان های اعیان و اشراف انگلیس کشیده شد که شرح آن باعث تطویل کلام است .

هنوز سال ۱۸۵۷ بآخر نرسیده بود که دخالت های ناپلئون در امور اسپانیول شروع میشود. **شارل چهارم** پادشاه اسپانیول که بعیاشی و فساد اخلاق معروف و عاری از صفات پسندیده مردی شناخته شده بود در انظار ملت اسپانیول منقور میشود و

مابین او و ولیعهد آن مملکت که پسر ارشد خود او بود نفاق و ضدیت شروع می‌گردد و هر دو برای جلب مساعدت ناپلئون با هم توکل می‌شوند. در این مورد ناپلئون بانیتهی خالی از صداقت و مغرضانه در کار اینها دخالت میکند و بایک سیاست غدارانه ای دست پدر و پسر هر دو را از سلطنت آن مملکت قطع مینماید و برادر خود ژوزف بناپارت را پادشاهی آن سرزمین برقرار میکند و عده زیادی از قشون فرانسه را برای تصرف آن مملکت اعزام میدارد.

ملت اسپانیول که تا آن تاریخ در اختلاف و نزاع پدر و پسر بی طرف بودند از دخالت امپراطور فرانسه در امور داخلی اسپانیول ناراضی میشوند.

چون دسایس خارجی در کار بوده این عدم رضایت ملت اسپانیول بزودی بیک شورش و انقلاب خونین ملی منجر میشود و تمام سکنه اسپانیول بر علیه فرانسه قیام میکنند. این قیام ملی ملت اسپانیول یک داستان حیرت انگیز تاریخی است که در سوانح و اتفاقات عالم بی نظر میباشد. درست است که ملل جاهل و عاری از علم و دانش بآسانی و سهولت تحریک میشوند؛ ملت اسپانیول نیز یکی از آن مللی است که سهم تعصب مذهبی آن زیاد و بهره علمی آن بسیار اندک میباشد، بنا بر این در نتیجه تحریکات اجنبی با علی درجه تحریک شدند بطوریکه زن و مرد و بزرگ و کوچک بلا استثنا برای اخراج فرانسویها از خاک اسپانیول مسلح شدند.

انگلیسها نیز آتش انقلاب را ماهرانه دامن زدند که تمام اسپانیول در اندک مدتی یکپارچه آتش فروزان گردید.

در این هنگام قصر پادشاه را محاصره نموده اورا مجبور با استعفا از سلطنت نمودند و پسر او فردیناند را پادشاهی برداشتند. قشونهای فرانسه در این موقع بعجله تمام از کوههای پیرنه^(۱) وارد پایتخت اسپانیول شدند. حضور قشون فرانسه در مادرید عوض اینکه سکنه را در ترس و وحشت انداخته آنها را ساکت نماید برعکس بر غیظ و غضب آنها افزود و آنها را جری تر ساخت.

شارل چهارم و فردیناند هفتم هر دو از سلطنت اسپانیول خلع و بایک مقررری سالیانه

بایطالیا اعزام شدند. ناپلئون در ۲ ماه اپریل ۱۸۰۸ خلع آنها را اعلان نمود و برادر خود ژوزف بناپارت را باسلطنت اسپانیول معرفی کرد.

این پیش آمدها در اذهان ملت اسپانیول اثرات بسیار بدی تولید نمود و تمام سکنه مملکت اسپانیول فهمیدند که فرانسه قصد دارد استقلال ملی آنها را محو نماید و این فکر سرعت برق در تمام مملکت اسپانیول منتشر گردید.

برادر پادشاه اسپانیول که از جانب فریدیناند نیابت سلطنت را عهده دار بود از طرف فرانسه حکم شد که از مادرید مسافرت کند و از مملکت اسپانیول خارج گردد و روز حرکت او را دوم ماه می ۱۸۰۸ قرارداد دادند. در روز حرکت او مردم از مشاهده آن اوضاع سخت به هیجان آمده بنای شورش و انقلاب را نهادند.

در اندک مدتی تمام شهر مسلح شد و با قشون فرانسه شروع بجنگ نمودند، طولی نکشید که ۷۰۰ نفر سرباز فرانسوی بدست اهالی شهر مقتول گردیدند. این اولین روز شورش ملت اسپانیول علیه فرانسه و اولین روز گرفتاری ناپلئون در اروپا بود که بعدها هر قدر هم کوشش نمود نتوانست خود را از گرفتاریهایی که برای او در اسپانیول فراهم آمده بود خلاص نماید و خاک اسپانیول مدفن هزاران نفر از قشونهای رشید فرانسه گردید.

انگلیسها که در همه جا مترصد موقع بودند و در هر جای عالم برضد فرانسه عملیاتی مشاهده میکردند فوراً بدان کمک نموده آتش فتنه را دامن میزدند تا بتع خود نتیجه بگیرند، در این موقع کشتیهای جنگی آنها که در اطراف و سواحل اسپانیول لنگر انداخته بودند از قضایا مطلع شده بدون اینکه ازدولت لندن اجازه داشته باشند فوری بشورشیان مساعدتهای مادی و معنوی نموده آنها را در این عملیات که برضد سلطه فرانسه بود تشویق و ترغیب نمودند.

پادشاه انگلیس پیام مخصوص پارلمانهای انگلستان فرستاد، لردها و وکلای ملت را متذکر شد که «ملت نجیب اسپانیول بر علیه ظلم و تعدی طاقت فرسای دولت فرانسه حقاً قیام نموده است، در این موقع یک چنین ملتی را که برای حفظ استقلال وطن و حیثیت ملی خود علیه تجاوزات فرانسه جانبازی میکند نمیتوان دشمن مملکت

و ملت انگلستان ناامید بلکه باید گفت آن ملت دوست وفادار و هم عهدصمیمی ملت انگلستان است، من آنها را نسبت بملت خود دوست صمیمی میدانم.

در دنباله این پیام حکم کرد فوری تمام اسرای جنگی اسپانیولی را از حبس آزاد نموده آنها را مسلح کرده با اعزاز و احترام تمام بمملکت خودشان روانه نمایند که رفته از وطنشان رشیدانه دفاع کنند و حکم کرد مهمات جنگی فراوان و پول زیاد و کمک کافی برای ملت اسپانیول فوری روانه نمایند که ملت اسپانیول بتواند در مقابل تعدیات فرانسویها مقاومت کند.

در همان حال با پرتغالیها نیز از هر حیث مساعدت شد و آنها را هم علیه فرانسه مسلح نمودند. فوراً يك اتحاد ثلاث بين انگليس، پرتغال و اسپانیول تشكيل دادند که هر سه دولت متحداً جنگ را بادولت فرانسه شروع نمایند.

مدتها بود انگلیسها دنبال يك چنین فرصتی میگشتند، شورش ملت اسپانیول يك زمينه خوبی جهت جنگ با فرانسه برای دولت انگلیس پیش آورد؛ فوری انگلیسها پرتغال و اسپانیول را بهترین میدانهای جنگ خود با فرانسه تمیز دادند، چونکه با نهایت سهولت میتوانند با قشونهای فرانسه در این ممالک روبرو شوند و تمام قوای ملی خود را برای فنای قدرت ناپلئون در این دو مملکت تمرکز دهند. در همین میدانهای جنگ بود که برای اولین دفعه قشون انگلیس توانست بقسمتهایی از قشون فرانسه فایق آید و آنها را شکست بدهد و همین شکستهای مختصر که بقشون فرانسه وارد شد روح شجاعت تازه ای در کالبد قشون انگلیس دمید و بآنها جرئت داد و بر آنها مسلح گردید که آنها هم میتوانند در مقابل قشون فرانسه مقاومت کنند و سایر ملل اروپا که تا این زمان قشون ناپلئون را غیر قابل شکست میدانستند فهمیدند که اگر پافشاری کنند میتوانند در مقابل قشون ناپلئون از وطن خود دفاع نمایند. این درس ملت اسپانیول برای ملل اروپا بهترین درس مردانگی بشمار میرفت، از این تاریخ بعد آنها هم جرئت پیدا کردند که در مقابل ناپلئون از حقوق خود دفاع نمایند. اینک میرویم بر سر موضوع دولت روس که موضوع آن مربوط بمملکت ایران است.

یکی ازه وادسری معاهده تلیسیت این بود که مملکت فنلاند که جزء متصرفات دولت سوئد میباشد برای استحکام پترزبورغ ضمیمه مملکت روسیه گردد. در اوایل سال ۱۸۰۸ روسها بر طبق همان مواد سری برای تصرف فنلاند اقدام نمودند. در فوریه همان سال بدولت سوئد اعلان جنگ داده و شو نهای روس طرف فنلاند بجزکت درآمد و بزودی آن مملکت را بحیطه تصرف در آوردند.

ناپلئون که در قضایای اسپانیول و پرتغال گرفتار شده بود دیگر نمیتوانست آزادانه در امور اروپای شرقی دخالت کند و از آن طرف هم مایل بود اتحاد خود را با امپراطور روس محکم نماید و حتی حاضر بود با آلمانها هم نزدیک شود، این بود که تقاضا کرد باز دیگر با امپراطور روس ملاقات کند و این ملاقات در محل موسوم به **ارفورت** (۱) دست داد.

در این ملاقات ناپلئون قصد داشت صلح اروپای شرقی را حفظ کند تا بتواند در قسمتهای غربی اروپا مقاصد خود را آزادانه انجام دهد.

اولین موضوعی که پیش آمد این بود که ناپلئون ضمیمه شدن فنلاند را بقله و دولت امپراطوری روس تصدیق کند، در مقابل این تصدیق امپراطور روس انتخاب ژوزف بناپارت را پادشاهی اسپانیول بر سمیت بشناسد. هر دو امپراطور تقاضای یکدیگر را تصدیق نمودند و امپراطور روس بوزیر مختار خود که مقیم دربار اسپانیول بود دستور داد روابط سیاسی خود را با ژوزف برادر ناپلئون برقرار کند.

ظاهر آ این ملاقات خیلی صمیمانه بود و هر دو امپراطور میکوشیدند که ب مردم نشان بدهند بین آنها نهایت درجه دوستی و صمیمیت برقرار است و عملا هم این یگانگی را نشان میدادند.

مثلا در یک روز که برای صرف ناهار عازم بودند الکساندر ملنفت شد که شمشیر خود را همراه ندارد. ناپلئون فوری شمشیر خود را از کمر باز نموده بالکساندر داد. او نیز با احترام تمام شمشیر را قبول نمود و اظهار کرد بانهایت افتخار این شمشیر را از دست شما بیادگار دوستی و یگانگی قبول می نمایم و اطمینان میدهم که هیچوقت

برضد شما از نیام کشیده نشود. (۱)

در این ملاقات عهدنامه جدید یا قرارداد تازه منعقد نگردید ولی تقاضای علنی طرفین مورد قبول یکدیگر واقع گردید؛ چنانچه قبلاهم اشاره شد تقاضاهای ناپلئون از قراردادیل بود:

- ۱- روسیه استیلای فرانسه را بر ممالک پرتغال و اسپانیول برسمیت بشناسد
 - ۲- تعیین یکی از برادرهای ناپلئون بسطنت این دو مملکت.
 - ۳- انتخاب **مورات** (۲) شوهر خواهر ناپلئون پادشاهی ناپل.
 - ۴- ضمیمه شدن **توسکندی** بمملکت فرانسه.
- این تقاضاها از طرف الکساندر امپراطور روس قبول و تصدیق گردید. اما تقاضاهای الکساندر امپراطور روس از اینقرار بود:

- ۱- ضمیمه شدن مملکت فنلاند بقلمرو امپراطوری روس.
 - ۲- ضمیمه شدن **مولداوی و والاجی** (۳) بامپراطوری روس.
 - ۳- دخول **گراوند دوک اولدنبورگ** (۴) باتحاد رن (۵).
 - ۴- مساعدت فرانسه با دولت روس برای بسط نفوذ آن دولت در تمام ممالک قاره آسیا و وارد آوردن ضربت مهلك به نفوذ و قدرت انگلستان در ممالک هندوستان.
- این تقاضاها نیز از طرف ناپلئون قبول شد. در ضمن الکساندر امپراطور روس قبول کرد و تعهد نمود که در موقع جنگ فرانسه با دولت اتریش قشون روس با قشون فرانسه کمک کند.

تمام این شرایط و قراردادهای شفاهی از طرفین با منتهای صمیمیت و بشاشت قبول گردید. ولی در موضوع مهم و محرمانه پیش آمد که در آنها توافق حاصل نشد

(1) Alison's History of Europe . 141 Vol . 12

(2) Morat .

(3) Moldavia - Wallachia

(4) Grand duke Oldenburg .

(5) Rhine .

و هر دو موضوع تا حدی هم مهم و هم مشکل بود.

موضوع اول اینکه ناپلئون خواهر الکساندر را خواستگاری نمود و الکساندر عذر آورد، عذر او هم این بود که موضوع مربوط بملکه روسیه است که مادر الکساندر باشد و اظهار داشت ملکه باید در این موضوع موافقت کند، بعد ها هم از قول مادر الکساندر عذرهای مذهبی و غیره پیش آوردند بطوری که این وصلت صورت نگرفت و ناپلئون مکدر شد.

تقاضای الکساندر امپراتور روس هم این بود که ناپلئون رضایت دهد استانبول ضمیمه مملکت امپراتور روس گردد. ناپلئون باین امر راضی نشد و این هم کافی بود که الکساندر را مکدر کند. (۱) باین ترتیب این دو موضوع باریک سبب شد که رنجش باطنی طرفین فراهم گردد.

در ششم ماه اکتبر ۱۸۰۸ این دو امپراتور در میان شادی و هلهله قشونهای طرفین و تماشاچیان با خوشحالی ظاهری جدا شده و از هم جدا حافظی کردند و دیگر در این دنیا برای آنها ملاقاتی دست نداد و یکدیگر را ندیدند.

اگرچه رنجش و کدورت باطنی بین این دو امپراتور ایجاد شده بود ولی تا بهار سال ۱۸۰۹ در ظاهر علایم و آثاری از آن پیدا نبود. در این تاریخ که باز بین فرانسه و اطریش نزاع در گرفته بود کاغذی از یکی از سردارهای معروف روس خطاب به جنرال اطریش که باقشون فرانسه در جنگ بود بدست عمال سری فرانسه افتاد که فوراً آن کاغذ را به نظر ناپلئون رسانیدند. در این کاغذ ژنرال روس از مقاومت های قشون اطریش در مقابل فرانسویها تمجید نموده و آنها را برای دفاع از وطن خودشان تشویق کرده بود و وعده میداد که عنقریب قشون روس هم بآنها ملحق خواهد شد. ناپلئون از این کاغذ فوق العاده متغیر شده فوراً آنرا پیش سفیر خود در پترزبورغ فرستاد و باو دستور داد که ازدولت روس در باب مندرجات آن توضیح بخواند. دولت روس خیلی دست و پا کرد شاید خیال و سوء ظن ناپلئون را برطرف کند اما نشد و با اینکه آن ژنرال را هم عزل نمودند مفید نیفتاد

چونکه ناپلئون از باطن امپراطور و دولت روس آگاهی پیدا کرده بود و از این بپعد همیشه از دو روئی و بی وفائی روسها شکایت داشت (۱) و این اولین سند عهد شکنی روسها بود که بعد از معاهده تیلسیت بدست ناپلئون افتاد و او را بخيال انداخت که باروسها مبارزه را شروع کند و خود را برای يك جنگ بزرگ با روسها حاضر نماید، زیرا که روسها باطناً متمایل باطربش بودند و با آنها بطور سری مساعدت مینمودند.

اختلافات بین روس و فرانسه بمرور زیادتر می شد، اما از آنجائیکه برای ناپلئون گرفتاریهای زیاد پیدا شده بود و اسپانیول و پرتغال تمام اوقات او را مشغول میداشت، بعلاوه انگلیسها با جدیت تمام در امور آن دو مملکت اختلال میکردند و با پول و قشون بآنها کمک مینمودند، ناپلئون دیگر مایل نبود دولت با عظمت روس را هم با خود دشمن گرداند بلکه مایل بود در دوستی با آنها باقی بماند.

مثلاً در موضوع لهستان روسها ترس داشتند مبادا يك روزی استقلال لهستان از نو برقرار گردد و ملت لهستان پادشاهی مستقل خود را بکمک ناپلئون تجدید نمایند، اما در این باب هم ناپلئون حاضر شد بر طبق میل الکساندر اول رفتار کند و بوسیله وزیر مختار خود در پترزبورغ سند بدهد که هرگز سلطنت و استقلال لهستان تجدید نخواهد شد.

این نیز اختلاف طرفین را رفع نکرد، روسها باز تقاضاهای تازه داشتند و ادعاهای دیگر مینمودند. تا اینکه بموجب اعلامیه ای که در ۳۱ دسامبر ۱۸۱۰ از امپراطور روس منتشر شد، مواعینی که جهت ورود امتعه انگلیسی بینادر روسیه وجود داشت برطرف گردید و اجازه داده شد امتعه انگلیسی وارد خاک روسیه گردد. این اقدام دولت روس ناپلئون را بیشتر گرفتار غیظ و غضب نمود و بالعکس روس و انگلیس را بهم نزدیک کرد.

در سال ۱۸۱۱ طرفین بتپیه اسباب جنگ مشغول بودند و انگلیسها هم سعی نموده بین روس و عثمانی راصلح دادند.

این صلح بموجب عهد نامه‌ای بود که موسوم به عهد نامه بخارست گردید و در سال ۱۸۱۲ امضاء شد.

انگلیسها همین تفوذ را هم در دربار شاهنشاهی ایران بکار بردند تا اینکه در سال ۱۸۱۳ منجر بعقد معاهده گلستان گردید که شرح آن خواهد آمد.

خلاصه ناپلئون عثمانی، ایران، سوئد، پروس، لهستان و تمام اروپای شرقی و ممالک اسلامی و هندوستان را برای دوستی با امپراطور روس قربانی نمود باین خیال که شاید بتواند روسها را از خود راضی کند ولی ممکن نگردید. بعد ها که ملتفت شد و خواست مجدداً آنها را جاب کند دیگر کار از کار گذشته بود و هیچیک از این دول بقول او اعتماد نکردند.

جنگ معروف سال ۱۸۱۲ بین روس و فرانسه در بهار همان سال شروع گردید، در نتیجه قشون فرانسه بکلی تلف شد و ناپلئون با عده قلیلی از مهلکه جان بدر برد که شرح آن از موضوع این کتاب خارج است. داستان این جنگ بی نظیر را کنت دسگور در دو جلد گرد آورده و آنها را به جنگ‌های ناپلئون در روسیه در سال ۱۸۱۲ موسوم کرده است. (۱)

فصل هشتم

وقایع ایران تا انعقاد معاهده گلستان

پیداست که قضایای سیاسی اروپا تا چه اندازه در اوضاع و احوال آن عصر ایران دخالت داشته، اتحاد ناپلئون با پل امپراطور روس در سال ۱۸۰۰ دولت انگلیس را وادار نمود که سر جان ملکم را با تحف و هدایای فراوان با مخارج زیاد بدربار ایران بفرستد تا بهر قیمتی شده با دولت ایران اتحاد تعرضی و دفاعی ببندد. در این معاهده دولت ایران متعهد شد افغان‌ها را تأدیب نموده از تجاوزات آنها بجاک هندوستان جلوگیری نماید و هر گاه از ملت فرانسه عده بخوانند قدم بجاک ایران گذارند آنها را بقتل رسانند و نگذارند وارد مملکت ایران گردند. هنوز مر کب امضای این معاهده خشک نشده بود که سیاست اروپا بواسطه قتل پل امپراطور روس (۱۸۰۱) تغییر نمود **والکساندر اول امپراطور ممالک وسیع روسیه گردید** و او طرفدار جدی انگلیسها و دشمن خطرناک ناپلئون بود. چون معلوم بود که ناپلئون بایران و عثمانی متوجه شده و آنها را برای اجزای مقاصد خود تحریک میکند، الکساندر امپراطور روس نیز از طرف دیگر تحریک شد که ایران و عثمانی را در مضیقه گذارد و طولی نکشید که بیپانه گرجستان دشمنی را با ایران آغاز کرد، ایران نیز که از این سیاستها کاملاً بی‌خبر بود برای کمک و مساعدت بر طبق معاهده

سال ۱۸۰۱ میلادی متوسل بانگلیسها شد ، غافل ازاینکه خود انگلیسها رول مهم این سیاست را بازی میکردند و بدینجهت بدرخواست های ایران وقعی نگذاشته و نمایندگان ایران را از هندوستان مأیوسانه مراجعت دادند . دراین هنگام پادشاه ایران بوعده های ناپلئون امیدوار شده خود را بهمساعدت های او دلخوش نمود . ناپلئون نیز جداً برای اجرای نقشه خیالات خود حاضر بود باایران مساعدت کند و تا حدی هم وعده های او عملی گردید و بطوریکه قبلا شرح آن گذشت ژنرال گاردان را جهت آماده نمودن ایران مأمور دربار فتحعلی شاه ساخت ، ولی باعقد معاهده تیلست نقشه های اوتغییر نمود و دراین معاهده نه تنها ایران وعثماني بلکه عده هم ازممالك اروپا برای عقداین اتحاد ازطرف ناپلئون قربانی گردیدند . ایران دراین ملاقات بروسها وا گذار شد باین معنی که موافقت حاصل شد امپراطور روس هرسیاستی را درایران لازم میداند تعقیب نماید . خلاصه این بار نیزایران دراتحاد مابین فرانسه و روس وجه المصالحه واقع شد همچنانکه در اتحاد مابین روس و انگلیس نیزوجه المصالحه واقع شده بود

البته این اتحاد بر ضرر انگلیسها بود و آنها را بوحشت انداخت مخصوصاً هنگامی که یکی ازکننهای معروف سواد این معاهده سری را برای انگلیسها فرستاد بدیهی است که طلای سرشار آندولت کشف اسرار تمام دنیا را برای آنها آسان نموده بود. (۱)

دربار لندن چون در این موقع دیگر فرصت نداشت با حکومت هندوستان درباب تحبیب و جلب دولت ایران مکاتبه کند فوری نماینده مخصوصی از لندن با هدیه های فراوان و پر قیمت روانه دربار ایران نمودند ، حکومت هندوستان نیز چون در جریان سیاست اروپا بود و میدانست اتحاد روس وفرانسه برای هندوستان انگلیس تاچه اندازه خطرناک میباشد دیگر منتظر دستور دربار لندن نشده نماینده

(۱) انگلیس ها تا سال ۱۸۱۲ نام افشا کننده موادسری معاهده تیلست را علنی

نکردند ، چون در آن تاریخ تمام موضوعات حل شده بود دیگر فاش نمودن آن تولیدزحمت نمیکرد . (تاریخ اروپا تألیف الیسون)

با تجربه خود را بار دیگر بایران اعزام داشت که بایران اتحاد تازه‌ای طرح نماید و در عدم مساعدت با دولت ایران در گذشته معذرت بخواهد که شرح آن قبلاً گذشت.

نتیجه اعزام مأمور لندن این شد که معاهده سال ۱۸۵۹ بین ایران و انگلیس منعقد گردید و موسوم به **عهدنامه مجمل** شد.

تا این عهد نامه بلندن رفت و بایران باز گشت نمود قریب ۳ سال طول کشید و در این مدت سیاست نیز تغییر نموده بود. در نتیجه این تغییر سیاست معاهده مارس ۱۸۱۲ موسوم به **عهدنامه مفصل** بین دولتین ایران و انگلیس بنماینده گی سفیر فوق العاده جدید سرگور اوزلی منعقد گردید ولی بطوریکه قبلاً شرح آن گذشت در این ۳ سال در اوضاع سیاسی اروپا نیز تغییرات کلی حاصل شده بود که آن تغییرات در سیاست دولت انگلیس نسبت بایران خیلی تأثیر داشت. مثلاً نزدیکی روس با انگلیس بالطبع نقشه سیاست انگلیسها را تغییر خواهد داد، درست همان بازی بیس آمه که در نتیجه صلح تبلیسیت پیش آمده بود، در آن موقع بواسطه نزدیکی ناپلئون با الکساندر ایران وجه المصالحه شد. البته در چنین موقعی نیز دشمنی روس با فرانسه بالطبع دوستی و نزدیکی روس بشمار میرفت پس دولت انگلیس نیز برای جلب روسها ایران را وجه المصالحه قرارداد البته انگلیسها در سیاست مانند فرانسویها نیستند، آنها مال کار را بهتر پیش بینی می کنند. با اینکه ایران در این هنگام بر وسها و گذار شد باز انگلیسها مانند امپراطور فرانسه ایران را بعجله و شتاب کاملاً تحویل روسها نمودند چونکه هنوز نتیجه جنگهای سال ۱۸۱۲ ناپلئون با روسها معلوم نبود، بنابراین ایران را کاملاً نکرند بلکه میکوشیدند که بین ایران و روس نیز صلح برقرار گردد چه هنوز در این تاریخ قدرت و نفوذ ناپلئون ذره کاسته نشده بود و ممکن بود بار دیگر روسها مغلوب ناپلئون گردند و دو مرتبه الکساندر امپراطور روس تحت نفوذ ناپلئون قرار گیرد.

اینک باید وقایع بعد از معاهده مارس ۱۸۱۲ را که در ایران روی داده

شرح دهیم :

بعد از امضاء معاهدهٔ مارس ۱۸۱۲ میلادی (صفر ۱۲۲۷ هجری قمری) سرگور- اوزلی چهار ماه در طهران توقف نمود، در این مدت چندین بار بحضور پادشاه ایران تشریف حاصل نمود، در اغلب ملاقات‌ها غالباً صحبت از سیاست عمومی اروپا پیش می- آمد و شاه علاقه مخصوصی بشنیدن آنها داشت.

سرگور اوزلی خیلی طرف توجه شاه واقع شده بود و شاه آزادانه تمام مسائل سیاسی را با او مذاکره مینمود و صمیمیت فوق العاده‌ای بین او و پادشاه و درباریان پیدا شده بود بطوری که سرگور اوزلی اطمینان حاصل نمود و با پادشاه ایران قرار گذاشت که یک عده پنجاه هزار نفری قشون در تحت تعلیم صاحب منصبان انگلیسی در آذربایجان تشکیل شود و دستور داده شد سی هزار قبضه تفنگ از هندوستان برای این قشون ارسال دارند.

شاه و نایب السلطنه عباس میرزا هر دو مایل بودند سرجان ملکم رسماً داخل خدمت پادشاه ایران گردد و در جنگهایی که ایران با روسها دارد شرکت نماید. خود ملکم هم حاضر بود این خدمت را قبول کند ولی نظر بنزدیکی روسها با انگلیسها سفیر فوق العاده انگلستان باین امر راضی نشد.

اما آن عده صاحب منصبانی که همراه او از هندوستان آمده بودند جزء قشون ایران شدند و خود سرجان ملکم مأموریت دیگر پیدا نمود و از ایران رفت.

در اواسط ماه می ۱۸۱۲ (۱۲۲۷ هجری قمری) محمد خان زنبورکچی باشی که مأمور آوردن مهمات از بوشهر بود بطهران رسید و در جزء مهمات یک قسمت هم از هدایای پادشاه انگلستان بود که برای پادشاه ایران فرستاده شده بود از آن جمله یک پیانو و یک کالسکه و هفتاد قاب آئینه که از این مقدار فقط یک ثلث آن سلامت بطهران رسید. موریر در این باب گوید:

«تمام این هدایا از نظر شاه گذشت و کالسکه را با تشریفات مخصوصی بادت از کوچه‌های تنگ طهران کشان کشان بعمارت شاه بردیم. فتحعلی شاه بادرباریان خود آمده خوب تماشا نمود و فوق العاده خوشحال گردید و رفت توی کالسکه نشست، عدهٔ از وزراء شاه که در آن میان میرزا حسن خان شیرازی بود با فرج الله

خان حاجب الدوله با لباسهای درباری خودشان را به کالسکه بسته شاه را این طرف و آن طرف راه می‌برند و شاه اظهار خوشحالی مینمود. میرزا شفیع صدراعظم اظهار تعجب مینمود از اینکه کالسکه هم بجلو و عم بعقب کشیده میشود^(۱) سرگور اوزلی خیلی اصرار داشت که دولت ایران بادولت روس صلح کند. در دربار ایران چندان مقاومت برای انجام این صلح دیده نمیشد، فقط عباس میرزا نایب السلطنه بود که برای استرداد ایالات قفقاز ایستادگی میکرد و لازم بود سرگور اوزلی بتبریز برود و با نایب السلطنه قرار اینکار را بدهد، این بود که در اوایل ماه جرن همان سال با همراهان خود عازم تبریز گردید که حضوراً با نایب السلطنه این مسائل را حل کند. سرگور اوزلی قریب یکماه در تبریز پیش عباس میرزا توقف نمود بعد از دید و بازدیدهای رسمی این دو نفر بطوری بهم نزدیک شده بودند که دیگر رسوم و آداب رسمی را کنار گذاشته با هم دوستانه مر اوده داشتند و شاهزاده عباس میرزا تمام مسائل سری و اطلاعات داخلی خود را آزادانه به نماینده مختار انگلیس اظهار مینمود.

موریر گوید:

«با اینکه در میان ایرانی هاراستی و صداقت وجود ندارد و بر ما هم مسلم شده بود که شاهزاده عباس میرزا ایرانی است، با این احوال میدانستیم آنچه را که اظهار میکند عین حقیقت است. عباس میرزا بدون اینکه چیزی از مسائل سری را پنهان کند همرا صمیمانه برای سرگور اوزلی حکایت مینمود.

موریر عباس میرزا را يك آدم خیلی جدی و وطن خواه ایرانی معرفی میکند و میگوید این آدم دارای صفات پسندیده و افکار عالی میباشد و علاوه میکند که کمتر کسی را تا حال باین آراسته گی مشاعده نموده ام. در لباس بسیار ساده است و لباسش هیچ فرقی با لباس دیگران ندارد، در این قسمت مانند اسکندر کبیر می باشد. عشق سرشاری به مطالعه کتب و کسب اطلاعات دارد مخصوصاً تاریخ وطن خود را خوب میداند و کتاب شاهنامه فردوسی را بسیار دوست دارد و همیشه آنرا مطالعه

می کند .

در ورود سرگوراوزلی به تبریز يك صاحب منصب روسی از طرف فرمانده کل قشون گرجستان حامل کاغذ برای وزیر مختار انگلیس بود. بقول موریر در این کاغذ دولت روسیه مایل بود سرگوراوزلی واسطه صلح گردد و قبلاً هم تقاضا شده بود انگلستان واسطه صلح بین ایران و روسیه بشود ولی نظر بواقعه اخیر گرجستان^(۱) که عده‌ای علیه روسها قیام نموده و يك هیجانی در آن مملکت برضد روسها پیدا شده بود از این جهت ایرانیها باسترداد گرجستان تاحدی امیدوار بودند و در این هنگام دیگر حاضر نبودند تقاضاهای روسها را قبول نمایند .^(۲) ولی باصرار وزیر مختار انگلیس شاهزاده عباس میرزا حاضر شد با شرایط معین بین دولتین روس و ایران صلح برقرار گردد، بنابراین وزیر مختار انگلیس یکی از همراهان خود را که شخص محترمی بود موسوم به «جناب روبرت گوردون»^(۳) با جواب مکتوب فرمانده کل قشون گرجستان با اتفاق صاحب منصبان روس روانه تفلیس نمود و غرض از فرستادن روبرت گوردون این بود که شرایط صلح روسها را از ژنرال - درتیشف^(۴) استفسار و سؤال کند که آیا ژنرال مذکور دارای اختیارات از طرف دولت امپراطوری روس برای صلح میباشد یا نه.

موریر گوید :

«با میرزا بزرگ وزیر شاهزاده عباس میرزا درباب گرجستان مذاکره نمودیم

(۱) در این موقع انقلاب سختی در گرجستان علیه روسها برپا شد و تقریباً روسها را از تفلیس بیرون نمودند ولی بزودی ایمن انقلاب در اثر اقدامات جدی روسها خاموش گردید .

(۲) در این موقع ناپلئون روسها را تهدید مینمود و جنگهای سال ۱۸۱۲ ناپلئون در روسیه تازه شروع شده بود . در آپریل این سال اعلان جنگ شد، در ۲۴ ماه جون ناپلئون از رودخانه نی من عبور نمود و در ۲۸ همان ماه ویلنا Vilna را تصرف نمودند .

(3) Honourable Robert Gordon.

(4) General De Rtischeff.

از اینکه گرجستان برای ایران چه اهمیتی دارد ؟ ... در جواب ریش خود را گرفته و جوابی داد که واقعاً منطق و اخلاق شرقی آسیائی را نشان میداد: «گفت این ریش زیادی است ولی در صورت انسان يك نوع حسن بشمار میرود .»
 طولی نکشید که مراسله گوردون از تفلیس به وزیر مختار انگلیس رسید ، در آن مراسله اظهار میکرد که فرمانده کل قشون گرجستان از طرف دولت متبوع خود دارای اختیارات تامه است و خود ژنرال نیز حاضر است با عباس میرزا در حدود سرحدات ملاقات نماید و خواهش نموده بود فوری متار که جنگ برقرار گردد و بقشونهای خود نیز دستور داده است که بخاک ایران تجاوز نمایند و حاضر هستند برای شرایط صلح داخل مذاکره شوند .

اردوی عباس میرزا در هشت فرسخی تبریز در سر راه مرند و نخجوان اطراق کرده بود و لازم بود فوری مضمون این مراسله با اطلاع عباس میرزا برسد . موریر معروف مأمور رساندن این مراسله شد و با دو نفر همراه و بلد عازم اردوی عباس - میرزا گردید .

موریر گوید :

« صبح زود از تبریز حرکت نموده در ساعت ۱۰ وارد صوفیان شدم ، در آنجا پیاده شدم که قدری استراحت نمایم ، در خانه کدخدا فرش گسترده و قدری استراحت نمودم ، سپس حرکت نموده نیمساعت بعد وارد اردوی نایب السلطنه شدم و در روشنائی ماهتاب چادرهای اردو را بخوبی تشخیص میدادم و يك سکوت کامل در تمام اردو حکمفرما بود ، در میان هزاران چادرهای سفید مانند برف عبور میکردیم بدون اینکه کسی از ورود ما مطلع شود و یا اینکه از ما سؤال کنند چه مقصودی داریم ، در این میان اتفاقاً بچادر مستر کامبل^(۱) جراح عباس میرزا برخوردیم و در آنجا پیاده شده تا صبح در آن محل توقف نمودم ، صبح خیلی زود بود که مستر کامبل از طرف شاهزاده احضار شد که برای رفتن بشکار همراه شاهزاده باشد ، من در چادر خود صدای های وهوی اردو را خوب میشنیدم که برای رفتن بشکار آماده میشدند ، من از چادر خود نگاه

(1) Mr . Campbell

میکردم ، اول کسی را که دیدم خود نایب السلطنه بود که سواره ایستاده و داشت حرکت مینمود در صورتیکه همراهان اوتازه از خواب بیدار میشدند.

عباس میرزا طرف ظهر از شکار گاه مراجعت نمود و این شکار پلنگ بود چونکه روز قبل چوپان خبر داده بود در تپه‌های اطراف اردو پلنگی دیده شده است ، در این شکار پلنگ یک فوج هم سر باز همراه بود و چون به پلنگ بر نخوردند سنگی را نشانه نموده مدتی تیر اندازی کرده بودند ، ایرانیها از صدای تیر اندازی خوشحال میشوند و غالباً مشغول این کار میباشند .

عباس میرزا همینکه از اسب پیاده شد دو مجموعه میوه برای من فرستاد کمی بعد مرا احضار نمود ، پس از احوال پرسشی اجازه داد در مقابل شاهزاده روی نمود قرار بگیرم و از کاغذی که حامل بودم سؤال نمود ، فوری کاغذ را ارائه دادم ، یکی از آنها سواد عهدنامه‌ای بود که بین روس و عثمانی اخیراً در بخارست منعقد شده بود . این قرارداد را مدتی شاهزاده از روی دقت مطالعه نمود بدون اینکه کلمه‌ای بگوید ، معلوم بود بآن خیلی اهمیت میدهد بعد رو کرد به **حیدر علی خان** که از محارم بود و تنها کسی بود که در آنجا حضور داشت و اشاره نمود از چادر خارج شود و بمن اشاره کرد نزدیکتر بروم .

در باب عهدنامه دولتین روس و عثمانی بعضی بیانات نمود که معلوم بود میخواهد نشان بدهد که کاملاً از سیاست دولتین مطلع است و روابط این دودولت را خوب میداند در میان نوشتجاتی که من همراه برده بودم یکی هم کاغذ گوردون بود که از تفلیس رسیده بود ، شاهزاده در خواندن این کاغذ هم دقت مخصوصی بکار برد و مدتی مطالعه مینمود ، بعد من سکوت را شکسته اظهار نمودم گوردون عنقریب از تفلیس مراجعت خواهد نمود و از ژنرال روس اجازه گرفته از راه **قره باغ** ، **گنجه** و **شیشه** مراجعت کند که بتواند متصرفات و قوای روسها را خوب تماشا کند . شاهزاده فوری جواب داده گفت به به...! من آنها را خوب می‌شناسم ، روسها گوردون را گول خواهند زد و هر روز یکعده نظامی را بالباس‌های تازه از جلوی اودفیله خواهند داد که ماقشون زیاد داریم .

شاهزاده حرف خود را در اینجا قطع کرده قدری ب فکر رفت بعد روی کرد بمن و اظهار نمود برای اول شب جواب کاغذ وزیر مختار انگلیس را خواهد نوشت و اول شب اطلاع خواهیم داد که دو مرتبه پیش من بیاید . بعد صحبت های متفرقه پیش آمد ، من اظهار نمودم از دیدن توپخانه در او جان فوق العاده امیدوار شدم چونکه درست مطابق توپخانه انگلستان بود . شاهزاده از شنیدن این خبر خیلی خوشحال شد و چشم های او درخشیدن گرفت گفتم بلی میرزا ابوالحسن خان هم همین مطلب را بمن اظهار نمود و گفت وقتی که توپخانه ایران را دیدم تصور نمودم که بار دیگر خود را در انگلستان مشاهده می کنم . او بمن اطمینان داد توپخانه ما مانند توپخانه انگلستان است .

بیچاره شاهزاده اگر توپخانه انگلستان را بچشم خود دیده بود معلوم بود که در افکار او چه انقلابی تولید مینمود و نتیجه آن برای ایران تا چه اندازه مفید میشد... شاهزاده مرا مرخص نمود ، پس از آن برای من میوه و شربت های گوناگون فرستاد که تمام در کاسه های چینی مرغوب بود و روی آنها شال های کشمیری انداخته بودند و در میان سینی های نقره قرار داشت . من ب عادت ایرانیان شاهزاده را دعا نمودم و بفراشها نیز انعام دادم .

در نیمه شب شاهزاده فراش مخصوص خود را با فانوس های بزرگ دنبال من فرستاد و مرا احضار نمود . وقتی که بحضور شاهزاده رسیدم در همان محلی که روز او را دیده بودم نشسته بود و در مقابل او فقط دودانه شمع میسوخت ، بعد بمن اشاره نمود در یک ذرع فاصله بنشینم و خیلی بشاهزاده نزدیک بودم ، بعد گفت کتابچه یادداشت خود را در بیاورم ، شاهزاده مطالب را گفت و من در کتابچه خود یادداشت کردم و آنچه که باید در جواب وزیر مختار نوشته شود نوشتم ، بعد مرا مرخص نمود . من فوری مراجعت نمودم و صبح روز دیگر ساعت هشت در تبریز بودم

در این موقع روابط ایران و عثمانی خیلی تیره بود و ما تمام نفوذ خود را چه در استانبول و چه در ایران بکار میبردیم که دشمنی این دو دولت بدوستی مبدل گردد. (۱)

(۱) در این موقع موضوع اختلاف بین ایران و عثمانی همانا قضایای والی بنداد

در تبریز نیز با وزیر مختار عثمانی داخل مذاکره شدیم شاید بین دولتین صلح برقرار گردد. بالاخره از فرمانفرمای کل گرجستان جواب مراسلات ما رسید که اطلاع میداد عازم سرحدات ایران میباشد تا در آنجا قرارداد صلح را مذاکره کنند. بنابراین وزیر مختار انگلیس در هفتم سپتامبر ۱۸۱۲ بسمت اردوی عباس میرزا حرکت نموده تا با عباس میرزا ملاقات کند. در اثر این ملاقات شاهزاده حاضر شد فرمانفرمای کل گرجستان را در آفتاب ملاقات نماید.

موریر شرحی مفصل از تنظیمات اردوی نایب السلطنه بیان مینماید و از طرز ملاقات و پذیرائی وزیر مختار انگلیس و صحبت‌هایی که بین آنها ردوبدل شده است با تفصیل مینگارد و گوید:

« از نزدیکی اردو يك عده سوار نظام با عده از خواص نایب السلطنه ما را استقبال نمودند. در فاصله کمی از سر پرده نایب السلطنه چادرهای ما را برپا کردند. بمحض ورود صبحانه خوبی در چندین مجموعه و از هر قبیل میوه و شربت و خوراکی‌ها برای ما آوردند.

در روز بعد وزیر مختار با همراهان خود بدیدن نایب السلطنه رفت، نایب السلطنه بایک احترام خاصی وزیر مختار را پذیرفت و از هر دری سخن به میان آمد، موضوع **اوزبک‌ها و تاتارها** پیش آمد، وزیر مختار تصدیق نمود که قشون ایران با این توپخانه که دارد باسانی میتواند بر آنها غلبه کند.

شاهزاده اظهار مینمود اوزبک‌ها چه اطلاعی از توپخانه یا از ترتیبات منظم قشونی و فنون جنگی دارند و چگونه میتوانند در یک دقیقه ده بار تفنگ را پر کرده خالی کنند. من خوب بخاطر دارم آن زمانیکه مانیز حال آنها را داشتیم يك وقتی پدر من، شاهنشاه فعلی يك قلعه را محاصره کرد و فقط يك عراده توپ داشت و

بقیه از صفحه قبل

عبدالله پاشا و عبدالرحمن پاشا حاکم سلیمانیه بود. ایران از عبدالرحمن پاشا حمایت میکرد و او را حفظ مینمود و عثمانی‌ها عبدالله پاشا والی بغداد را تحریک میکردند که سلیمانیه دست اندازی کند.

و آن نیز فقط ۳ گلوله داشت با آن حال این هم بنظر خیلی زیاد می آمد ، پس از اینکه دو گلوله آن انداخته شد باهل قلعه پیغام داد که تسلیم شوند . چون آنها از مهمات و توپ اطلاع داشتند جواب دادند بهتر است آن يك گلوله دیگر را هم برای خاطر خدا بیندازید تا تکلیف ما و شما معلوم گردد . بعد شاهزاده داستان بك جان اوزبك را حکایت نموده گفت: وقتی شخص بر جسته ای در میان اوزبكها بود موسوم به بك جان ، این شخص اوزبكها را تحریص و ترغیب مینمود بقلاع محکم و متین حمله نمایند و بهر قشونی که عده آنها بمراتب از اوزبكها زیادتر بود حمله کنند و در عوض بآن ها وعده بهشت میداد ، اوزبكها با این حرفها تشویق شده بهر جایی حمله مینمودند و عده زیادی تلفات میدادند . روزی بك جان از محسنات بهشت وعظ مینمود ، یکی از آن اوزبكها در آن میان پرسید آیا در بهشت چپاول و غارت هم هست ؟

بك جان جواب داد خیر در آنجا غارت و چپاول نیست . آن اوزبك گفت پس

بهشت بدرد من نمیخورد ؟

بعد موضوع حکمرانی شاهزاده در آذربایجان بمیان آمد و شاهزاده از طرز حکومت خود قددی صحبت نمود و اظهار کرد : - (اولین قدم برای ایجاد يك حکومت صحیح این است که حکمران رعایا را در تحت حمایت خود قرار بدهد و برای همین مقصود است که من فروش حکومتها را قدغن نموده ام تا دیگر هر کس نتواند بادادن مبلغی زیادتر از سایرین بحکومت برسد . فعلا این عمل در تمام ایران حکم فرماست . هیچ باور نمیکنید که من در جلوگیری از این عمل بد چقدر متحمل زحمت شده ام . مثلا من بادادن يك مقرری دوازده هزار تومان به يك نفر که حاکم مراغده و اطراف و نواحی آن باشد تمام بدهی هر رعیتی را که باید بدولت بپردازد با جزئیات روی کاغذ میآورم و بدست او میدهم و میزان مالیاتی هم که باید سالیانه بدولت برسد معین میکنم . بعد قدغن میکنم دیناری اضافه بر این مبلغ از رعیت گرفته نشود . ولی حکام باین مبلغ بیچوجه قناعت نمیکنند و میخواهند خودشان بهر میزان که مایلند مالیات بگیرند و رعیت را زجر و شکنجه کنند و صدمه بزنند ولی حاضر نیستند به يك مقرری معین

سالیانه قناعت کنند، از طرف دیگر اطراف این حکام را يك دسته متملق و چاپلوس گرفته‌اند و او را تحقیر میکنند از اینکه نمی‌تواند بر عایا و زارعین صدمه زده اموال آنها را غارت کند ایرانی حاضر است دارای قدرت و نفوذ باشد که بر عیت صدمه بزند اما حاضر نیست بيك مقرری صحیح و قابل بسازد و عادلانه حکومت کند.

چند روزی در خدمت عباس میرزا ماندیم و هر روز در شکار و تفریح بودیم تا اینکه در بیست و دوم سپتامبر ۱۸۱۲ يك ژنرال از طرف فرمانروای کل گرجستان وارد شد که قرار ملاقات را بین فرمانده کل روس و عباس میرزا برای تعیین شرایط صلح بدهد موضوع درس تعیین محل ملاقات بود، عباس میرزا اظهار مینمود بموجب فرمان شاه مجاز نیست از محلی که فعلا متوقف است حرکت کند و قرار ملاقات باید در اینجا باشد، نماینده روس اظهار میکرد نظر با اهمیت مقام نایب السلطنه فرماندهی کل روس حاضر است از رود ارس عبور نموده يك میدان (يك ورست) راه هم این طرف رود بیاید و در آنجا با نایب السلطنه ملاقات کند و غیر از این دستور ندارد عمل کند. نماینده روس پس از چند روز توقف بدون اخذ نتیجه بروسیه مراجعت نمود ولی قبل از حرکت بطور رسمی از شاهزاده عباس میرزا ملاقات نمود. این ملاقات برای شاهزاده عباس میرزا خیلی گران آمد چونکه نماینده روس آداب و رسوم دربار ایران را رعایت نمود. با اینکه وزیر مختار انگلیس قبلا این ترتیبات را باو تذکر داد ولی ژنرال روس اظهار کرد او همان طور که بحضور امپراطور خود میرود با همان وضع و لباس نیز بحضور عباس میرزا خواهد رفت. ایرانیها با کفش روی فرش رفتن را خیلی بدمیدانند. این ژنرال علاوه بر اینکه این آداب را رعایت نکرد در حضور شاهزاده هم بدون اجازه نشست، همینکه ژنرال از اطاق بیرون رفت فوری شاهزاده حکم کرد رئیس تشریفات را حاضر نموده بچوب بستند زیرا که شاهزاده از رفتار ژنرال روس خیلی غضب ناک شده بود.

وقتی که ژنرال روس مراجعت نمود و باین وسیله نتوانست ترتیب ملاقات بین شاهزاده عباس میرزا و فرمانده کل قشون روس را بدهد آن وقت قرار شد نمایندگان طرفین در محل اصلاندوز ملاقات نمایند. میرزا ابوالقاسم قائم مقام

از طرف ایران نماینده معین گردید و قرار شد موریر با فرمانده کل قشون روس ملاقات نموده باتفاق نماینده روس برای مذاکره صلح بمیعادگاه مراجعت کنند و پس از آن با صندوقدار سفارت انگلیس که يك نفر ارمنی و از اهل تفلیس بود با ده نفر سواره توپخانه و چند نفر سوار مخصوص شاهزاده باردوی روسها بروند . در چهارم اکتبر ۱۸۱۲ موریر با همراهان خود از آق تپه حرکت نمود . در اصلاندوز عده از همراهان ایرانی را گذاشته با صندوقدار ارمنی و يك نوکر انگلیسی وعده از سواران توپخانه و دو سه نفر ایرانی بطرف اردوی روسها حرکت نمودند . چون بکنار رود ارس رسیدند يك قایق در آنجا انتظار داشت که حضرات را بآن طرف رودخانه برساند و بهر زحمتی بود خودشان را بآن طرف رودخانه رسانیدند .

موریر گوید :

« پس از آنکه از رودخانه عبور نمودیم دیگر ما در خاک روس بودیم . این قسمت جزء ایالت قره باغ محسوب میشود و از حیث زمین و آب و هوا از بهترین نقاط دنیا بشمار میرود ولی نظر بچنگ های طولانی فعلا حالت ویرانه را دارد ، هیچ سکنه در آن سرزمین زیبا دیده نمیشد و زمین های بآن خوبی بایر افتاده بود ، همینکه روسها ما را از دور مشاهده نمودند که بطرف آنها میرویم يك عده سوار نظام قزاق فوری بطرف ما راه افتاد ، همراهان ایرانی ما را وحشت گرفت ، من آنها را دلداری دادم چونکه میدانستند متار که جنگ چیست و تصور نمینمودند الساعه مورد حمله روسها واقع خواهند شد ، همینکه نزدیک شدند صاحب منصب آنها بطور دوستانه جلو آمده تعارف نمود و اظهار کرد که برای استقبال و راهنمایی آنها آمده است ، باری ما باردوی روسها رسیدیم . يك اردوی مجلل و با شکوهی بنظر می آمد که در دامنه های سبز و خرم واقع شده بود ، تپه مصنوعی بنظر می آمد و اظهار نمینمودند از یادگارهای تیمور لنگ میباشد و معروف است برای اینکه آیندگان بدانند تیمور دارای چه اردوی با عظمتی بوده امر کرده بود هر سوار توپره اسب خود را با خاک پر کرده در اینجا بریزد و این تپه از آن زمان بوجود آمده است .

مرا بداخل چادری هدایت کردند که قبلا برای من تهیه شده بود ، پس از قدری استراحت مرا بفرمانده اردو که موسوم به ژنرال درتیشف بود معرفی نمودند، ایشان مرا با يك محبت قلبی پذیرفت و اظهار کرد حال موقع کار وصحبت نیست ، طولی نکشید که چادر او از ژنرال ها و صاحب منصبان پرشد و من به تمام آنها معرفی شدم . همه آنها دارای نشانهای ستاره و صلیب و حمایل بودند و در میان آنها یکتقر هم از شاهزادگان محترم گرجستان حضور داشت . بلا فاصله برای صرف غذا خبر کردند ، همه حرکت نمودیم مقدار زیادی راه پیمودیم تا بمحل غذا خوری رسیدیم . در آنجا همه دور میزی قرار گرفته و جنرال خودش غذای همه را با دست خود کشید و مشغول خوردن و نوشیدن شدیم .

... صبح بصدای موزیک نظامی بیدار شدم هنگامیکه از چادر خود نگاه میکردم عوض اسب والاغ، گاری و دوچرخه های روسی را مشاهده مینمودم که در آمد و رفت بودند و پیدا بود که منظره بکلی عوض شده ، آنچه که دیده میشود اروپائی است و کلیه آثار و علائم آسیائی از بین رفته است و در کمال سهولت ممکن بود این خیال خوش را در ذهن مجسم نمود که انسان از ایران و اصول وحشیگری آن دور شده است . (۱)

روسهائیکه مدتها در این نواحی بسر برده اند هیچ يك از عادات خودشان را از دست نداده اند و هیچ يك از رسوم اینجا را هم یاد نگرفته اند، فقط چپق های بلند استعمال میکنند و آنرا هم از ترکها یاد گرفته اند ، همینکه چای صبح صرف شد فوری با ژنرال مشغول مذاکره شدم . تا حال هیچ مذاکره سیاسی باین اندازه سری نبوده که بین من و ژنرال روس مذاکره شد همینکه مذاکرات ما باتمام رسید ژنرال از خوشحالی دستهای خود را بهم زد و گفت حال شمشیر خود را کنار بگذار و خود را راحت و آسوده کن و خود نیز همین عمل را نموده شمشیر و کلاه

(1) It required but a small effort of the imagination to enjoy the illusion of being far away from Persia and her barbarism (P. 247)

خود را کنار گذاشت . حفظ اسرار در این جا درست برعکس آن ترتیبی است که در ایران معمول است . در ایران بمسائل سیاسی هیچ اهمیتی نمیدهند که مخفی بماند ولی در اینجا مطالب بمنتهی درجه در پردهٔ اختفا است و هیچ کس نمیتواند چیزی از آن درک کند .

در اینجا ژنرال قبل از آنکه شروع بحرف کند درها را بست و کسی را اجازه دخول نداد ، برعکس در ایران در میان مذاکرات خیلی مهم و سری همیشه نوکرها در آمد و شد بودند .

ژنرال مشغول استراحت شد ، من بیرون آمده در اردو بنای گردش را گذاشتم و تمام اردو را خوب تماشا نمودم ، روز دیگر از ژنرال خدا حافظی کرده باتفاق ژنرال دیگر آکوردوف^(۱) که از طرف فرماندهی قشون برای مذاکرات صلح بایران نمایندگی داشت حرکت نمودیم .

قبل از حرکت ژنرال کهن سال درتیشف برای تکمیل مهربانی های خود اظهار کرد من باید قبل از خدا حافظی به شما يك صبحانه انگلیسی بدهم که عبارت باشد از چای ، گوشت گاو ، مربای مخصوص انگلیسی ، سوپ ماهی ، مادیرا^(۲) و شراب پورت .

اسکورت ما مرکب از چندین ملت بود که جزء قشون روس بودند عبارت از روس ، انگلیسی ، قزاق ، قزاق ترك^(۳) ، چرکسی ، گرجی ، ارمنی ، ایرانی و تاتار . من با کالسکه ژنرال که خود نیز همراه ما بود تا لب رود ارس باتفاق آمدیم و همراهان ما متفرق شده هر يك دنبال شکار بودند ، من از رود عبور نموده در چادر خود قرار گرفتم .

روز دیگر وزیر شاهزاده عباس میرزا وارد شد و نظر بقرار داد قبلی ، وزیر ایران اول بدیدن نماینده روس رفت . در این ملاقات وزیر ایران در تعریف و تمجید از روس و مملکت روس بسیار مبالغه کرد ، در صورتیکه يك ساعت قبل بروسها و هرچه روس است در دنیا دشنام و ناسزا میگفت . این موضوع قیمت اقوال ایرانیها